

اسکن شد

تاریخ:

ایران:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۴۹۸۲



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

تصحیح و مقدمه ای بر «فتوحات معنوی»

از عبد العلی سهالوی

استاد راهنما:

دکتر جمشید مظاهری

استاد مشاور:

دکتر محمود براتی

پژوهشگر:

فاطمه کدیور

آذر ماه ۱۳۸۸

گروه ادبیات و علوم انسانی
تصمیم بر آن شد

۱۳۸۸/۱۰/۲۷

۱۲۹۶۵۴

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.

شبهه نگارش پایان نامه
رعایت شده است
تخصیلات تکمیلی دانشگاه اصفهان



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی
خانم فاطمه کدیور

تحت عنوان

تصحیح و مقدمه‌ای بر شرح مثنوی از عبدالعلی سهالوی

در تاریخ ۸۸/۷/۲۹ توسط هیات داوران بررسی و با درجه عالی به تصویب رسید.

امضاء

با مرتبه علمی استادیار

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر جمشید مظاهری

امضاء

با مرتبه علمی استادیار

۲- استاد مشاور پایان نامه دکتر محمود براتی

امضاء

با مرتبه علمی استادیار

۳- استاد داور داخل گروه دکتر محسن محمدی فشارکی

امضاء

با مرتبه علمی استادیار

۴- استاد داور خارج از گروه دکتر محمد ابراهیم ایرج پور

امضای مدیر گروه

چکیده

نسخه های خطی میراث مکتوب ارزشمندی است که از نیاکان دانشمند و اهل ادب و بصیرت به ما ارزانی شده است. مطالعه و بررسی دقیق نسخه های خطی، جنبه های زندگی اجتماعی، سیاسی و گرایش های فکری - عقیدتی و فراز و فرود تحولات فرهنگی هر یک از دوره های تاریخی را نمایان خواهد ساخت.

مثنوی معنوی به عنوان یکی از آثار برگزیده ادبیات جهان، همواره مورد توجه و بحث و بررسی بوده و از دیرباز در مورد آن و یا در شرح آن تالیفاتی صورت گرفته است.

نسخه های خطی فراوانی از شروح مثنوی در کتابخانه های دنیا وجود دارد که بسیاری از آنها فاقد تاریخ و نام مولف هستند. با توجه به ارزش بسیار زیادی که کتاب مثنوی معنوی دارد، لزوم احیای این نسخ واضح و روشن است. مهاجرت ایرانیان به شبه قاره هند در دوران صفویه، سبب ترویج شعر فارسی و محبوبیت مثنوی در آن دیار شد. چنانکه بیشتر شروح از قرن ۱۱ تا ۱۴ ه. ق در آن دیار نوشته شده است. قابل ذکر است که تمامی شروح با ارزش هندیان به زبان فارسی نگارش شده است.

در این راستا تصحیح یکی از شروح هندی مثنوی معنوی، موسوم به «فتوحات معنوی» متعلق به قرن سیزدهم هجری قمری، که به صورت نسخه خطی در کتابخانه ملی ایران به شماره ۲۸۷۵ نگهداری می شد، به عنوان پایان نامه ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی برگزیده شد. مؤلف این اثر دانشمندی است به نام عبد العلی بن نظام الدین بن قطب الدین سهالوی. وی در این اثر به شرح ابیات دفتر اول مثنوی پرداخته و شرحی دقیق و جامع و مفصل ارائه داده است. سهالوی در شرح خود از چندین شرح مهم مثنوی استفاده کرده که از جمله شرحی است به نام مفتاح المعانی از سید عبد الفتاح حسینی. این اثر نیز هندی و متعلق به قرن سیزدهم هجری است و با وجود ارزشهایی که دارد، تاکنون ناشناخته مانده است. در این پایان نامه به معرفی این اثر نیز خواهیم پرداخت.

نسخه حاضر حدود سیصد و هشتاد صفحه دارد و با خط نستعلیق خوانا نوشته شده است و به جز صفحه اول و آخر و چهار صفحه از وسط نسخه، تقریباً همه صفحات سالم هستند و این شرح شرحی کامل از دفتر اول مثنوی است، اگرچه کتابخانه ملی آن را به دلیل جابجایی صفحات آخر، نسخه ای ناقص اعلام کرده بود. به دلیل عدم دسترسی به نسخه های دیگری از این نسخه، تصحیح تنها بر اساس نسخه موجود در کتابخانه ملی انجام گرفت.

کلیدواژه ها: مثنوی معنوی، شرح، عبد العلی سهالوی، فتوحات معنوی، مفتاح المعانی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
ب.....	۱- مخفف یا کوتاه نوشت ها
ج.....	۲- پیشگفتار
ه.....	۳- رواج شرح نویسی در شبه قاره هند.....
ه.....	۴- عبد العلی سهالوی
ز.....	۵- شرح مثنوی سهالوی موسوم به «فتوحات معنوی»
ط.....	۶- حواشی نسخه
ی.....	۷- ویژگیهای سبکی حواشی
ل.....	۸- مفتاح المعانی
ن.....	۹- ویژگیهای سبکی مفتاح المعانی
ف.....	۱۰ - جواهر الاسرار و زواهر الانوار
ف.....	۱۱ - لطایف المعنوی من حقایق المثنوی
ص.....	۱۲- ویژگیهای ظاهری نسخه حاضر
ق.....	۱۳ - ویژگیهای رسم الخط نسخه حاضر
ت.....	۱۴- فهرست مطالب مثنوی

مخفف ها یا کوتاه نوشت ها

(ج) : جواهر الاسرار و زواهر الانوار

(ف) : مفتاح المعانی

(لطایف) : لطایف المعنوی من حقایق المثنوی

(؟) : نشانگر کلمه یا جمله ای نامفهوم

(...) : نشانگر کلمه یا جمله ای که پاک شده و یا به دلایلی ناخوانا است.

[] : مشخص کننده حواشی نسخه

پیشگفتار

فرهنگ و تمدن یک ملت مدیون قرن‌ها تلاش و کوشش انسانهای بی شماری است که در طول تاریخ زیسته اند و هر قومی به سهم خود خشتی بر پیکر آن زده است. هرچه آثار باقی مانده از گذشته دور یا نزدیک یک ملت بیشتر باشد، بهتر می توان سیر تدریجی رشد فرهنگ و تمدن را در یک ملت مورد بررسی قرار داد و پیدا شدن هر اثری هر چقدر هم که به نظر کوچک و بی ارزش باشد، باز هم خالی از نشانه ها و علاماتی از دوره خود نیست.

از جمله آثار باقیمانده از گذشته که هیچ شکّی در ارزش و اهمیت آنها وجود ندارد، نسخه های خطی است. با جرأت می توان گفت که از میان آثار تاریخی، نسخ خطی بیشترین سهم را در روشن کردن تاریخ دارند. نقشی را که یک نسخه خطی در شناساندن دوره خود دارد به هیچ وجه نمی توان با نقش یک کوزه و یا یک مجسمه مقایسه کرد. یک نسخه خطی حتی اگر از نظر محتوا بی ارزش باشد، باز هم ویژگی های منحصر به فرد خود را دارد.

حجم انبوهی از نسخه های خطی فارسی در کتابخانه های دنیا وجود دارد که بسیاری از آنها ناشناخته مانده و مورد بی توجهی قرار گرفته اند، گذشته از آنها که در زیرزمین خانه ها خوراک موربانه ها می شوند. در میان این نسخه ها شاید هزاران نسخه مهم و ارزشمند وجود داشته باشد که با وجود اینکه گنجینه ای از اطلاعات در مورد تاریخ ادبی، فرهنگی، سیاسی و غیره هستند، با مرور زمان در اثر بی توجهی و یا قرار گرفتن در دست افراد نا آشنا از بین می روند و این صدمه ای است که هرگز جبران نخواهد شد. حتی از بین رفتن یک برگ از یک نسخه خطی را باید صدمه ای جدی تلقی کرد.

استاد همایی در مقدمه خود بر کتاب «مصباح الهدایه» صفحه هفتم می نویسد: «احیاء هر اثری از آثار علمی و ادبی قدیم، در حکم یافتن حلقه مفقوده ای است که شیرازه ادبیات و سلسله حیات معنوی و فرهنگی ما را به هم پیوند می دهد، هم راه تحقیق و تتبع در آثار فرهنگی و به دست آوردن مسیر تحولات ادبی و مدنی و فحوص و بحث در لغت و دستور و معانی و بیان زبان را هموار می سازد؛ و هم طریق ابتکار و میزان و مقیاس برای تشخیص و تمیز دادن ابتکار از تکرار به دست می دهد.» استاد همایی در همین مقدمه (ص ۱۱) بزرگترین خدمت به فرهنگ را احیاء آثار بزرگ قدیم دانسته است.

حتی گاه خود کتابخانه ها در اثر بی دقتی در حفظ این آثار، آسیب های تأسف باری بر آنها زده و در واقع تیشه به ریشه تاریخ می زنند. برخی از نسخه های خطی به قدری پوسیده شده و در معرض آفات قرار گرفته اند که حتی ورق زدن آنها باعث پارگی و یا خرد شدن برگه های آن می شود و این حاکی از ظرافت کار پرداختن به نسخ خطی است و بیانگر این موضوع مهم است که کار نسخه پردازی باید به افراد متخصص در این زمینه سپرده شود. به عنوان مثال از مهمترین صفحات در نسخه ها صفحه اول و آخر است که در واقع شناسنامه یک نسخه خطی است. این دو صفحه بیش از همل صفحات در معرض آسیب قرار می گیرد و از بین رفتن آنهاست که یک نسخه به عنوان نسخه ای بی نام و نشان معرفی می شود.

در طول تاریخ برخی از آثار به قدری قوی و تأثیرگذارند که تا مدتها و حتی تا همیشه آثاری از دل آنها متولد می شود. مثال بارز این گونه آثار، کتاب ارزشمند و بی نظیر مثنوی معنوی است که همچون پیامبری تا انتهای تاریخ راهنمای بشر می تواند بود. کتاب مثنوی معنوی در طول تاریخ خود، همواره مورد بحث و بررسی بوده و شروح متعددی

بر آن نوشته اند. شاید مهمترین شاخصهٔ مثنوی این باشد که هر کس در آن حقیقت سیمای خود را می بیند و در واقع مثنوی با هر کسی همزبان و همراز می شود.

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوشحالان شدم

هر کس بر اساس آنچه که از کلام مولانا درک می کند، شرح و تفسیر و برداشتش از کلام مولانا با دیگری متفاوت است و در نهایت هیچ کس نخواهد توانست به راز دل سوختهٔ مولانا پی ببرد. مراد مولانا تنها مراد مولاناست.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

به کار بردن واژهٔ شرح برای مثنوی شاید چندان مناسب نباشد. زیرا مثنوی به قدری ساده و روان نوشته شده است که معنای ظاهری آن برای هر کس قابل فهم است. چیزی که دریافت مقصد اصلی مولانا را دشوار می کند، درونهای لایه لایهٔ مثنوی است که از هر بطنی بطنی متولد می شود و این ویژگی منحصر به فرد است که مثنوی را نیازمند به تفسیر می کند. درست مثل قرآن، چنانکه مثنوی از دل قرآن زاییده شده و با آن سرشته شده است و به جرأت می توان آن را بهترین تفسیر قرآن دانست. شروح بسیار زیادی بر مثنوی معنوی نوشته شده است، اما تنها کسی می تواند به خود جرأت شرح و تفسیر کلام مولانا را بدهد که ذره ای از درد او را چشیده و از عشق و عرفان بویی برده باشد.

بعد از مدتی جستجو برای یافتن نسخه ای مناسب، به طور اتفاقی در سایت کتابخانهٔ ملی، به نسخهٔ خطی « شرح مثنوی از عبد العلی سهالوی» برخورد کردم. پس کمی تحقیق دربارهٔ آن، به نظرم نسخهٔ خوب و ارزشمندی آمد و با وجود حجم بسیار زیادش اقدام به تهیهٔ آن کردم. در فهرست کتابخانهٔ ملی به نام این نسخه اشاره ای نشده و نیز به عنوان نسخه ای ناقص معرفی شده بود. اما این نسخه موسوم به «فتوحات معنوی» بوده و نیز شرح کامل دفتر اول مثنوی است و دلیل ناقص اعلام کردن آن، تنها جا به جا شدن صفحات آخر بوده است.

اکنون با صرف وقت زیاد، کار تصحیح این نسخه به پایان رسیده است، اما نتیجهٔ کار برای من چندان رضایت بخش نیست. یکی از دلایل این نارضایتی، در دست نداشتن نسخه ای دیگر از این اثر و دلیل دیگر کم کاری و عدم جدیت خودم در پرداختن به این اثر است. زیرا حجم زیاد این نسخه، دقت، پشتکار و تحقیق بیشتری را می طلبد.

در حال حاضر، اگر این کار به عنوان احیای یک نسخهٔ خطی ارزشی داشته باشد، من آن را مدیون راهنمایی های اساتید بزرگوام، دکتر جمشید مظاهری، دکتر محمود براتی، دکتر محسن محمدی و زحمات دوست عزیزم، خانم دکتر سیدان می دانم و از خداوند بزرگ می خواهم که در امر برطرف کردن کاستی های این اثر بزرگ و ارزشمند، مرا یاری کند. و من الله التوفیق.

رواج شرح نویسی در شبه قاره هند

قرن دهم تا سیزدهم (ه.ق) را می توان دوران فترت شرح نویسی بر مثنوی در ایران دانست. شرایط سیاسی و مذهبی ایجاد شده در دوران حکومت صفوی و پس از آن، فضای مناسبی برای ترویج افکار و اندیشه های صوفیانه ایجاد نکرد.

کوشش حاکمان سیاسی و دینی، در ترویج اندیشه های شیعی و سختگیری و مخالفت آنها با متصوفین سنی مذهب، به خصوص کسانی که از تصوف، ظاهری داشتند و آن را دامی بر سر عوام نهاده بودند، فعالیت بسیاری از گروههای متصوفه را به خارج از مرزهای ایران، به خصوص هند و سند و نواحی دیگر شرقی کشاند. مثنوی و دیوان شمس در بین بزرگان و مریدان این گروههای مختلف تصوف، پس از قرآن، از بیشترین توجه و احترام برخوردار بوده است.

کشیده شدن فعالیت این فرقه ها و گروهها به خارج از کشور، به علاوه مهاجرت بسیاری از شاعران و نویسندگان در عصر صفوی به دربار هند و سند و... از رونق بازار تصوف و به تبع آن شرح مثنوی در ایران کاست و برعکس بازار این کالای روحانی و معنوی را در آن دیار رواج و رونق بخشید.^۱

عبد العلی سهالوی

عبد النحی حسنی (۱۲۸۶- ۱۳۴۱ ه.ق) در کتاب خود « نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر » (ج ۸، ص ۴۶۰۳) شرح حال او را آورده که ترجمه آن را می آوریم:

« شیخ امام، عالم کبیر، علامه عبد العلی بن نظام الدین بن قطب الدین بن عبد الحلیم انصاری سهالوی لکهنوی، بحر العلوم، ملک العلماء، بی نظیر در زمانه، پیشوا در فقه، اصول، منطق، حکمت و کلام. در شهر لکنه متولد شد و رشد یافت و علم و دانش را نزد پدرش نظام الدین فرا گرفت. وی در حالی از تحصیل علم فارغ شد که هفده سال بیشتر نداشت. در این هنگام پدرش دختری از روستای کاکوری را به عقد او درآورد و شش ماه بعد از ازدواج پسرش درگذشت. عبد العلی بعد از مرگ پدرش یکسره به مطالعه کتب و بحث و اشتغال علم پرداخت و به خدمت شیخ کمال الدین فتحپوری درآمد. این شیخ از بزرگترین شاگردان پدرش بود. عبد العلی برای یافتن حقیقت و رسیدن به صواب، پیوسته با او به مباحثه می پرداخت. شیخ کمال الدین همیشه او را به بهره گیری از سخنان و دانشهای مخصوص پدرش ارجاع می داد و هیچ گاه از مباحثه با او دلزده نمی شد. شیخ ولی... در کتاب « اغصان اربعة » نوشته است: مردم به شیخ کمال الدین می گفتند این جوان با شما خیلی مباحثه می کند و رعایت ادب نمی کند. چرا شما او را تنبیه نمی کنید و بر او خشم نمی گیرید؟ شیخ کمال الدین به آنها جواب می داد به چند دلیل: اول آنکه پدر وی نظام الدین استاد من بود و من در این کار خود استاد به فرمان خدا می کنم و من حتی نمی توانم نیکی هایی را که پدرش در حق من کرد جبران کنم. پس چگونه می توانم در حق فرزندش خوبی کنم؟ دوم اینکه این جوان با وجود کمی سنش، با تحمل رنجها و سختیهای زیاد، به درجه ای از علم رسیده است که پدرش در این سن حاصل نکرده بود. سوم اینکه آنچه از وسعت نظر

۱- شجری، رضا. معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی ص ۳۱ و ۳۴.

بر آثار قدما و متأخرین برای او در این سن حاصل شده است، برای هیچ یک از علما در تمام طول عمرشان حاصل نگشته است و او اگرچه جوان است، ولیکن در بحث و علم با علامه صدر الدین شیرازی و محقق جلال الدین دوانی برابر است.

علامه عبد العلی مدتی در شهر لکهنو به تدریس مشغول بود. سپس به دلیل اتهام بدعت که به او زدند، ناچار به ترک این شهر گردید و به شاهجهانپور رفت و دیگر هرگز به لکهنو بازنگشت. هنگامی که وارد شاهجهانپور گشت، نواب حافظ الملک، امیر آن ناحیه به استقبال وی رفت و برای او و همراهانش مستمری قرار داد. علامه عبد العلی در قلعه شاهجهانپور نزد نواب عبد الله خان اقامت گزید و بر تدریس و تصنیف همت گماشت و جمع کثیری از علماء از وجود او بهره می بردند. وی حدود بیست سال در شاهجهانپور اقامت کرد، سپس هنگامی که حافظ الملک مذکور شهید شد و شجاع الدوله بر آنجا مستولی شد، به رامبور رفت. نواب فیض الله خان، امیر آن ناحیه قدوم او را معتتم شمرد و برای او و همراهانش از طلب علم وظیفه مقرر کرد. علامه عبد العلی چهار سال در آنجا ساکن بود و به تدریس و تصنیف کتب و تصحیح آنچه در لکهنو از حواشی و تعلیقات نوشته بود، اشتغال داشت و جمع کثیری از دور و نزدیک بر گرد او جمع می شدند و به او رو می آوردند، رو آوردن تشنه به آب. تا اینکه فیض الله خان مذکور از تهیة خرجی آنها عاجز شد و از او خواست که به شهر دیگری برود. سپس وی به روستای بُهار، قریه ای از توابع بردوان، رفت و در آنجا صدر الدین بردوانی به پیشوازش آمد و این صدر الدین در آنجا به فرمان والیان آن ناحیه برای او مدرسه ای بزرگ ساخت، چنانچه در رساله قطبیه ذکر شده است. علامه عبد العلی مدتی در آنجا به تدریس مشغول بود تا اینکه روابطش با صدر الدین تیره شد و خواست که آنجا را ترک کند. در این حین نواب محمد علی خان کوباموی قدوم او را غنیمت شمرد و از او خواست که به مدراس بیاید. وی نیز به همراه ششصد نفر از رجال علم به آنجا سفر کرد. امیر در آنجا استقبالی بی نظیر از وی به عمل آورد و در تکریم او مبالغه نمود و او را در یکی از قصرهایش منزل داد و بر پاهای او بوسه زد. علامه در این هنگام مرجع و مآب محصلین شده بود و از تمامی نواحی هند نزد او جمع می شدند. هنگامی که محمد علی خان درگذشت، پسرش عمده الامرا در بزرگداشت مقام وی بیش از پدرش مبالغه کرد و همچنین پسر وی تاج الامرا علی حسین خان. هنگامی که دولت اسلامی از مدراس منقرض شد و دولت انگلیس در آنجا مستقر گشت، همچنان مقرر وی برقرار بود.

عبد العلی اموالش را بر طلب علم بذل و بخشش می کرد و مقدار ناچیزی از آن را برای خود و خانواده اش باقی می گذاشت و این موضوع سبب شد که فرزندان او بر وی خشم گیرند. وی از عجایب زمان و بزرگان هند بود و اهل هر فتنی در مسائل خود به او مراجعه می کردند. علمی نبود که او شناسد و هنری داشت بر تعلیم دادن به دیگران که کسی غیر از او بر آن قادر نبود و چشمها نظیر او را در کمالات نخواهند دید و در سرزمین هند تا آخر زمان نظیر او پیدا نخواهد شد.

تألیفات او بسیار است، از جمله: شرح سلم العلوم مع المنهیات، فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت، تکملة شرح تحریر الاصول، تنویر المنار شرح منار الاصول به فارسی، ارکان الاربعه در فقه، شرح مثنوی معنوی. « شرح مثنوی سهالوی موسوم به «فتوحات معنوی» است که حسنی نام آن را ذکر نکرده و نیز از تاریخ تولد و وفات سهالوی چیزی به میان نیاورده است. رضا شجری در کتاب خود، معرفی و نقد شروح مثنوی، وی را (م. ۱۳۲۵)

نوشته^۱ و اکبر ثبوت در کتاب خود، فیلسوف شیرازی در هند، تاریخ (۱۲۲۵-۱۱۴۴) را برای تولد و وفات او ذکر کرده است.^۲

پدر عبد العلی، نظام الدین انصاری سهالوی (۱۱۶۱ - ۱۰۸۸) شخصیتی بس بزرگ است که محققان هندی او را همسنگ فارابی و ابن سینا می‌پندارند. وی بادوام ترین برنامه آموزشی را برای حوزه های علمی دینی اهل سنت در شبه قاره پهناور هند عرضه کرد و بیشتر علمای هند در سه قرن گذشته، شاگردان بی واسطه و به واسطه او بوده و مطابق برنامه پیشنهادی وی تعلیم یافته اند.

محضر نظام الدین، مرکز دانش و آموزش بود. صدها طالب علم از سراسر هند و مناطق دیگر، در آنجا به استفاضه مشغول بودند و نظامی که او برای تعلیم و تعلم نهاد، و نخستین بار در حوزه خود در فرنگی محل به اجرا درآورد، در طول دو سه قرن، در بیشتر مدارس اسلامی هند، مورد قبول واقع، و به نام خود وی «درس نظامی» خوانده شد. از جمله آثار نظام الدین می توان شرح صدر، دو شرح بر مسلم الثبوت در علم اصول، شرحی بر منار الاصول و مجموعه ای از نامه های فارسی را نام برد.^۳

خود عبد العلی نیز حاشیه ای بر شرح صدر نگاشته است. هدایه الصّرف به فارسی، حاشیه بر افق المبین میرداماد، رسائل الارکان در مسائل عبادات، شرح الفقه الاکبر، شرح تحریر مجسطی از خواجه طوسی از دیگر آثار وی هستند.

عبد العلی مثنوی را در خانه خود تدریس می کرد و شرحی دراز دامن بر مثنوی نوشت که نسخه هایی از آن موجود است.^۴

شرح مثنوی سهالوی موسوم به «فتوحات معنوی»

نسخه حاضر، شرح دفتر اول مثنوی معنوی است که عمده مطالب آن از روی سه شرح: لطایف المعنوی من حقایق المثنوی، جواهر الاسرار و زواهر الانوار و مفتاح المعانی نوشته شده است که هر یک را جداگانه معرفی خواهیم کرد. وی هر جا که از کتاب و سخن دیگری استفاده کرده، اسم آن منبع را ذکر کرده و هرگز سخن دیگری را به خود نبسته است؛ و از علامت اختصاری (ج) برای جواهر الاسرار، (ف) برای مفتاح المعانی و (لطایف) برای لطایف المعنوی استفاده کرده است. این سه شرح از نظر شیوه نگارش کاملاً با هم متفاوتند و در واقع سهالوی مثنوی را از سه دیدگاه شرح و تفسیر کرده است.

نوشته های خود سهالوی داخل متن نسخه، نسبت به حجم زیاد آن بسیار اندک و ناچیز است. وی گهگاه معنی لغت، آیه، حدیث و به ندرت شرح بیتهای را آورده است و گاه سخن دیگر شارحان را تأیید و تفسیر می کند. گاه نیز تک بیتهایی از حافظ، سعدی، عراقی و ... مرتبط با موضوع می آورد. بیتهایی که سهالوی شخصاً در متن نسخه شرح کرده است، به ده بیت نمی رسد. از جمله شرح او بر بیت زیر که طولانی ترین شرح وی در کل نسخه است.

۱- شجری، رضا. معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی ص ۹۵

۲- ثبوت، اکبر. فیلسوف شیرازی در هند ص ۱۱۵

۳- همان، ص ۴۰

۴- همان، ص ۱۲۷

زان جهان اندک ترشح می رسد تا نلغزد زین جهان حرص و حسد

« می فرماید قدس سره که هوشیاری ازان جهان جاویدانیست. ازین جهان فانی نیست. مردم این جهان که خود را هشیار می شمارند، در تیه غفلت و نادانی سرگردان و گرفتارند و مرده این مردارند. زندگانی به حقیقت ندارند و هوشیاری ازان جهانست و در ذات پاک عارفانست. هرگاه بر دل و جان مردم این جهان غالب آید، این جهان پست و نابود گردد. به چند معنی: اول آنکه طمطراق و مال و اسباب و خزاین و سپاه و لشکر یا جواهر و زر و فیل و اسب و استر و گاو و خر، در دید و دانش آن نیک محضر، پست و نابود و بی وجود محقر، با سنگ و زر یکسان و با خاک برابر گردد. پس جمله این جهان هیچ در هیچ بوده باشد.] و در تحقق این راز حضرت خواجه حافظ شیراز - علیه الرحمه - چنین می فرماید:

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی]

چنانچه در کتب معتبر به نقل صحیح مذکور و مسطور است که یکی از بزرگان می فرمود که اگر نعیم جمله این جهان نابود بر کف دست من بگذارند و من آن را به تمام یک لقمه کرده، در دهان مسکینی فرو گذارم و همچنین مکرر اگر سه مرتبه به عمل آرم، هنوز تسکین ندارم و آن مسکین را گرسنه دانم و سیر نپندارم؛ و اظهار این معنی از غایت تحقّر عالم ناپایدار می باشد.

دوم آنکه چون عارفان الهی را در آغاز حالات عشق پیدا گردد، کسب و کار و هنر و عیب و پیشه و روزگار یار و اغیار، باغ و مزارع و نسب و اعتبار، همه فراموش و بی اعتبار می گردد و اگر بر هر کسی این حالت پیدا گردد و غلبه کند، ظاهر است که این عالم هرآینه پست و ویران مطلق گردد.

سیوم آنکه مجاهدان بارگاه الهی هر گاه شمشیر جهاد در میدان وجود بر نفس شوم موهوم از غلاف خلاف بر می کشند، اول حمله، جمله لذات شهوات طبیعت بشریت را به یک مرتبه می کشند و جمیع لذایذ را بر خود بی مزه می گردانند. چنانچه در ملفوظ حضرت مولوی - قدس سره - که خدمت سلطان ولد - قدس سره - آن را تألیف نموده، به نظر درآمده که کمترین ریاضت جناب مولوی - قدس سره - اینست که همیشه هلیله را در دهان مبارک خود نگاه می داشتند. چنانچه عزیزی گفته:

مردانگی ز لذت دنیا گذشتن است نامرد و مرد را به همین می توان شناخت

و از هلیله هیچ چیز سخت بی مزه تر نمی باشد. پس وقتی که لذایذ جهان فانی مطلق فنا گردد، ظاهر است که این جهان پست و نابود شد.

چهارم آنکه وقتی که عارفان وقت و صاحب حال، مستغرق بحر جلال و جمال گشته، محو حقیقه الحقیقی می - گردند، رسوم و عادات عالم وجود از زمین تا آسمان با این حواس صوری ملزوم بشری محو و ناپدید مطلق می گردد. پس این جهان این جهان نمی باشد. « ص ۲۸۸

برای نمونه شرح او بر بیت زیر را نیز می آوریم.

جسمشان در رقص و جانها خود میپرس و آنکه گردند جان از آنها خود میپرس

« یعنی کسانی که ازین آب و گل جسمانیته رسته اند و دامهای تقیدات بشریت گسسته، فی مقعد صدق عند ملیک نشسته، آنان دو قسمند. بعضی ازان از صفات بشریت رسته و با صفات حق پیوسته و بعضی از بشریت و از تقید کلیه و جزئیته بریده و سوی صحرای لاهوتیت پریده. مراد از آفرینش وجود ایشان نه وجود تو که خرگوش نفس تو مر شیر حقیقت انسانیت تو را در چاه قید بدن افکنده است. » ص ۱۸۹

می توان گفت قصد سهالوی در تألیف این اثر، قرار دادن نسخه ای کامل و جامع از شرح مثنوی، در اختیار شاگردانش بوده است.

خانم آن ماری شیمیل، در کتاب خود، شکوه شمس، فتوحات معنوی را معروف ترین شرح بر مثنوی و بهترین دیباچه و راهنمای الهیات مولوی معرفی می کند.^۱ این سخن وی اغراقی بیش نیست و نشان از ناآگاهی او از محتوای کتاب و دیگر شروح مثنوی دارد.

حواشی نسخه

مطالب این نسخه شامل دو بخش است: متن و حواشی. همانطور که ذکر شد، بیشتر مطالب متن از روی سه شرح مذکور نوشته شده است. اما حواشی نسخه به دو صورت و به دو خط متفاوت نوشته شده اند. دسته اول حاشیه هایی است که به خط کاتب نسخه نوشته شده و مرتب و خواناست. این حواشی نیز چند دسته هستند: ۱- بیت یا کلمه ای که در متن از قلم کاتب اقتاده و سپس در حاشیه اضافه شده است. ۲- کلمه ای که در متن اشتباه نوشته شده و یا ناخواناست. در حاشیه اصلاح گردیده است. ۳- شرح بییتی که در متن جا افتاده و در حاشیه نوشته شده است.

دسته دوم حاشیه هایی هستند که با خطی تند نوشته شده و غالباً درهم و ناخوانا هستند. این حواشی که غالباً مسجع هستند، به شرح برخی از ابیات می پردازند و یا اظهار نظری کلی در آغاز و پایان یک داستان می کنند و گاه نیز حالت موعظانه به خود می گیرند.

به عقیده من این حواشی متعلق به خود سهالوی است که بعداً اضافه شده و اگر از او نباشد، مطمئناً توسط نویسنده ای کاملاً آشنا با مسائل عرفان و ادب نگاشته شده اند. در خود نسخه دلیل قوی و محکمی بر اینکه حواشی متعلق به سهالوی است، وجود ندارد، اما از جمله دلایلی که این احتمال را در ذهن به وجود می آورد، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

اول اینکه سهالوی گاه در متن چند خطی نوشته و ادامه آن در حاشیه آمده است:

« روزی عالم عارف بی نظیر، شیخ مولوی عبد القدیر - سلمه الله الکبیر - ازین فقیر بی تدبیر از معانی این ابیات دلیذیر حضرت مولوی - قدس سره - می پرسیدند. فی الواقع از عالم اسراری که حضرت مولوی - قدس سره - درین ابیات مابعد و ماقبل اشارات می فرمایند از گفت و شنید زبانی بیرونست. مشاهده محض که تلذذ آن را هیچ کس به عبارت نمی تواند کشید و آن معانی در ذات عقل کلی جلوه گر است. چه این بیت حدیقه حضرت حکیم سنائی - قدس سره - تفسیر این اقوال حضرت مولوی - قدس سره - می تواند باشد:

هر کجا نطق عقل بر زد دم حرف و آواز درخزد به عدم

۱- آن ماری شیمیل، شکوه شمس ص ۵۲۶

[و سؤال این بود که کدام مقام است که در آنجا کلام بی صوت می روید؟] ص ۲۳۹
 دوم اینکه سهالوی در متن چند جا از دو عارف بزرگ هندی، شیخ حسن صاف و عبد الجلیل لکهنوی یاد کرده و در حواشی نیز چندین با ذکر آنها به میان آمده است:
 « قدوة الواصلین، پیر دستگیر، حضرت شاه عبدالجلیل لکهنوی - قدس سره - می فرمایند: هرکه را وصال جانان رسید، از ویرانه رسید و هرکه را مراد درگرفت، وی را نرسید.» ص ۲۴۴
 « [حضرت پیر دستگیر، شاه عبد الجلیل - قدس سره - در مکتوبات خود نوشته اند: ای عزیز، عارفان را درین سرای فانی، به جز غربت و موت حقیقی کار نمی باشد.] » ص ۴۲۵
 دلیل دیگر اینکه تعبیراتی از قبیل « محرر عاصی »، « کمینه محرر » و ... چه در متن و چه در حواشی آمده است.

« ای محرر غافل، راه عشق است این ره حمام نیست. » ص ۱۳۹
 « و این کمینه محرر بر حسب ایمای حضرت شارح، مقداری ازین کلمات عالیه منتخب تحریر می نماید » ص ۱۶۰

« [هر شرحی و بیانی که برین کتاب مستطاب عالیجناب گفته اند یا بنویسند، مانند قیاس این بیهوش ناشنوا، هیچ کس استطاعت آن ندارد که مدعای اصلی را بیان نماید و بفهمد و بنگارد. همچنین این محرر ناپاک سراپا آلوده نجاست گرد و خاک، اگر گوید که من فواید این کتاب مستطاب دریافته ام، مستوجب صدهزار نفرین و عذابست.] » ص ۴۱۳

(قابل ذکر است که حواشی نسخه را برای مشخص بودن، در [] نوشته ایم.)
 شاید دستیابی به نسخه دیگری از این اثر، بتواند این ابهام را رفع کند.
 نوشته های سهالوی در متن نسخه به قدری کم است که نوشتن ویژگیهای سبکی آن را دشوار می کند. با توجه به شباهتی که میان نوشته های سهالوی در متن و حواشی نسخه وجود دارد، به نوشتن ویژگی های سبکی حواشی اکتفا می کنیم.

ویژگی های سبکی حواشی

- ۱- تطبیق صفت با موصوف: مشایخ کبار ص ۱۳۹، درجات عالیه و مقامات متعالیه ص ۳۵۵، قبایح فضایح ص ۴۳۵
- ۲- آوردن ندا در آخر جمله: این ابیات هدایت سمات، صورتاً مقوله اعرابی است با زن و معنأ سر به سر گفتگوی با نفس خود است ای پسر. ص ۳۱۰، داستان لاحق در بیان این مقدمه خوانی، ای طالب حقایق ربانی. ص ۳۲۸
- ۳- حذف فعل: آنکه مقرون دین و دیانت بوده باشد، وی لقمان جهان و صاحب باغ و بستان و مر منافقان را آب گرم دوزخیان و عذاب جاویدان. ص ۴۳۵

نان در سفره جماد و درین مردم روح شاد و مسی مختقر در اکسیر زر و قطرة آب در صدف لؤلؤ و گوهر. همچنین اختیار و جبر و قدر در تو خیال بی حال و در دل ذوات عارف سرمست باده جام الست، نور حلال. جسم تو خاک و خاک ایشان عین نور پاک. ص ۲۰۴

۴- حذف شناسه: به صد ناز و دلال که حسن و ناز عبادت و ریاضت تواند بود، رضاجوی او شده (ام)، او بهانه کرده با من از ملال. ص ۲۴۵

خطاب صاحب کتاب مستطاب، به طرف عقلای رسمی به صورت عاقل و به معنی جاهل است که به مرتبة قابل نرسیده و معارف کتاب مستطاب نفهمیده (اند). ص ۳۱۲

۵- آوردن «را» بعد از فاعل: [طالبان دنیا را باید که اندکی به احوال انتقال اهل جاه و جلال که درین وقت فرق تکبر خود به آسمان برافراشته بودند، نظر تأمل گشوده، خودبین و بی دین نشوند. ص ۳۸۸

۶- در فعل «نیست» غالباً بین «نه» و «است» فاصله افتاده است: کمال نه اینست، بلکه کمال آنکه از جمیع اعراض اغراض فانی صاف گردد. ص ۳۱۶
بیان مثنوی معنوی نه کار علمای قشربست. ص ۴۱۶

۷- فک اضافه: طالب صادق را پیر گرفتن، از الطاف و یاری خاص حضرت حقست. ص ۱۰۶

۸- تتابع اضافات: ای عاشق جانباز و مشتاق کشف، اگر می خواهی که به سوی وطن اصلی رجوع نمایی، پشت به مقاصد فانی این جهانی و آرزوی لذایذ جاویدانی، خاک آستان فردوس نشان آن شهباز بلندپرواز آشیان لامکان ربّ جلیل، در دید دیده علیل خودبینی، به میل همت اقصی چون کحل الجواهر اندر کش. ص ۷

مخیل مکار خودبین بدنیت خائن خبث طینت را نصیبه ای از اثمار اشجار حقایق و معارف پاک اسرار الهی حاصل نمی گردد. ص ۴۲۵

۹- تقدیم فعل: میپچان و منحرف مساز دل را که پی به مقصد برم و بگذران بدی آن بدی که نوشته قلم. ص ۴۶۶

۱۰- استفاده زیاد از کلمات عربی «فی الواقع، فی الحقیقت، الحال و ...»

۱۱- نوشتن فعلهایی نظیر: «گفته می آید و نموده آمد» به جای «گفته می شود و نموده شد».

۱۲- حذف فعل ربطی: حس ظاهر پرست تا مبذل به نور وحدت نگرده، حل مشکل محال. ص

۱۵۰

مستغرق بحر ذات گشته تا آفتاب حقیقت بر وی تافته، وی وی نمانده، بلکه وی وی گشته. ص ۲۵۳

مفتاح المعانی

رضا شجری در کتاب خود، معرفی و نقد شروح مثنوی، در مورد این شرح نوشته است: «این شرح در واقع حاشیه ای است بر مثنوی، از شاه عبد الفتاح حسینی عسگری که در سال ۱۲۹۳ق. در بمبئی به چاپ رسیده است. اطلاعات دیگری از این شارح به دست نیاوردم.»^۱

در کتاب نزهة الخواطر (ج ۸ ص ۵۸۳۵) در مورد وی آمده است:

«شیخ عالم فقیه عبد الفتاح بن عبد الله حسینی نقوی حنفی گلشن آبادی، یکی از فقههای مشهور، در سال ۱۲۳۴ ه. ق. متولد شد و علم را نزد استادانی از قبیل: سید میان سورتی، و شان عالم البرودوی، بشاره الله کابلی، عبد القیوم کابلی و مفتی عبد القادر تهنوی و خلیل رحمن رامبوری و شیخ فضل رسول عثمانی بدایونی خواند و در سال ۱۲۶۴ ه. ق. به درجه افتاء رسید. وی مدتی به عنوان مفتی خاندیس در آن شهر اقامت داشت، سپس برای تدریس به کالج بمبئی که در آن زمان شهری آباد بود، رفت و مدتی طولانی در آنجا مشغول به تدریس بود تا آنجا که به دلیل کهولت دیگر قادر به ادامه دادن این کار نبود و از تدریس کناره گیری کرد. وی اواخر عمر، در خانه اش در گلشن آباد اعتزال پیشه کرد. تألیفات او بسیار است. از جمله: جامع الفتاوی در چهار جلد، خزینة العلوم در دو جلد، تاریخ اولیا در دو جلد، تحفة محمّدیة در ردّ فرقه مرتدیه، تأیید حق، اشراف انشاء، کلید دانش، صد حکایت، دیوان شعر.»

مؤلف کتاب نزهة الخواطر از شرح مثنوی عبد الفتاح یادی نکرده، با وجود اینکه این شرح، شرحی بسیار خوب و دلنشین از مثنوی است.

مؤلف الذریعة نام عبد الفتاح را در فهرست خود آورده و از شرح مثنوی او یاد کرده، اگرچه وی سنی حنفی است.^۲

آنچه از شرح مثنوی او بر می آید، وی را یک عارف، واعظ و آشنا با قرآن و حدیث و فلسفه نشان می دهد. سهالوی در شرح مثنوی خود یک جا از او با عنوان «شیخ وقت» یاد می کند (ص ۴۱۷) و این نشان می دهد که سید عبد الفتاح در دوران حیات خود از احترام و توجه قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است. نیز جایی از قول سید عبد الفتاح نوشته شده:

«در حدیث آمده که منافقان قریب چون مؤمنی از مؤمنان را درویش می دیدندی، از عیش و عزت ایشان متحیر می شدند و حسرت می بردندی که ما این مال و مکنّت که می داریم، اما این عیش و عزّت که ایشان دارند ما نداریم. چنانچه درین زمان عبد الفتاح را مردم می بینند و حسد می برند که آیا این چه باشد که این گدا را این عیش و عزت است؟» ص ۱۱۸

و این عبارات از زندگی درویشانه و زاهدانه، اما توأم با عزت و احترام وی حکایت می کند. شیوه سخن گویی او بسیار ساده و غالباً به دور از آرایه پردازی و لفاظی است و قصد او فقط تفهیم و ساده کردن کلام مولاناست. کلامش بیشتر به کلام یک واعظ می ماند تا یک ادیب و سخن پرداز. اما گهگاه از آوردن برخی

۱- شجری، رضا، معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی، ص ۶۹
۲- الذریعة الی تصانیف الشیخ، ج ۲۱، ص ۳۴۹

آرایه های ادبی به خصوص سجع خودداری نمی کند. وی پیرو مکتب ابن عربی است و گاه معنا را از آنچه هست پیچیده تر می کند. اما غالب کلامش ساده و روشن است.

در صفحه (۲پ) نسخه حاضر نوشته شده است:

«سید عبدالفتاح حسینی العسکری احمد آبادی صاحب کتاب مفتاح المعانی قدس الله تعالی سره العزیز می فرماید در کتاب در مکنون که ابتدا کرد مولوی علیه الرحمه...»
و در پایان همین صفحه نوشته شده است:

«... و در ضمن این مقدمه بسا فواید به شرح و بسط در کتاب شرح خود که مفتاح المعانی باشد بیان فرموده

اند.»

در اینجا این سؤال به وجود می آید که آیا مفتاح المعانی و در مکنون هر دو نام یک کتاب سید عبدالفتاح است و یا اینکه هر کدام از این دو کتابی مجزاست؟ احتمال قوی تر این است که در مکنون نام قسمتی از کتاب مفتاح المعانی باشد که مواضع سید عبدالفتاح را شامل می شود. زیرا عباراتی که در آغاز آن «در مکنون» نوشته شده، غالباً حالت خطابی و وعظ گونه دارند و نکته قابل ذکر این است که در پایان این عبارات به کتاب مفتاح المعانی ارجاع داده شده است. به عنوان نمونه قسمتی از اینگونه عبارات را می - آوریم.

«در مکنون، با عاجزی و خواری و با تواضع و انکساری خوی کن و از تکبر و تجبر و خودرایی خود را یکسو کن و اگر نه امروز یا فرداست که تو را از تویی تو بیرون برند و این لباس تکبر و خود نمایی را از برت بر کشند و بر رو و سرت خاک مذلت پاشند و نام و ناموس خواجگی و اکابری را از تخته هستی بتراشند و عیبهایت که در ته علم و مال ردا آسایت پوشیده شده بودند، به درافتند. رسوا شوی و خوار گردی. پس تدارک آن نامبارک را زود کن اگر مردی. اما تو آن بلیس نیستی که از لاجول این نصایح تو را هول شود یا ازین اقوال متبّهانه در گوش تو یکی قول رود ... (ف) « ص ۲۵۷

به طور کلی عباراتی که با «در مکنون» آغاز شده اند، نسبت به بقیه عبارات ادبی تر و شیواتر هستند.

کلام سید عبدالفتاح بسیار ساده است:

« چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت اصل آن درد و بلا را بازیافت

اصل درد و بلا، مطلوب دل هر کس است، چنانچه اصل درد و بلای کنیزک، صحبت زرگر است. اصل درد و بلای این پادشاه لقای این کنیزک است. همچنین اصل درد و بلای کسی که حق باشد، مطلوب وی حقست، اما به امعان نظر اگر نگه کنی، بیایی که مطلوب این هر کس از هر سه مطلب، مطلوب عیش است. مطلب پادشاه و مطلوب و محجوب وی، ظاهر کنیزک، اما باطناً از لقای زیبای کنیزک عیش است و آرام خاطر. پس خواست وصال وی، خواست عیش است ... همچنین نام کسی را نمی گیرم مگر این عبدالفتاح را که خود را مشهور به این ساخته که من طالب حقم. مطلوب من حق است و می ترسد که وای! مرا حق می خواهد یا نمی خواهد و او مرا باشد یا نه و وصال وی تعالی مرا شود یا نه؟ در وی محو و متلاشی شوم یا نه؟ این همه خیالات و تفرقات و بی قراری وی در این همه بهر تحصیل عیش است و خودپرستی است و نفسانیت. من وی را می دانم و دیده، می گویم. سالهاست که با وی یک جاییم. هم کاسه و نواله ایم. می دانید، نظرش از خداتلبی این است که من له المولی، فله الکل. چون خدا مرا باشد، همه مرا باشد. برای خدا

یاران بگویند که این را خداطلبی گویند یا عیش طلبی؟ این و خدا؟ خداپرست گویم این را یا بت پرست؟ خدا طلبی نه خودطلبی را می گویند. این تمام خودطلبی است. خداطلبی از خود جداطلبی است.» ص ۴۴

کلام سید عبدالفتاح غالباً مزین به آیات و احادیث است.

«دَر مکنون، ای عبد هر چه که تو داری از فتّاح دان نه از خود. باری ببین که خود تو را خودی هست ... و هو الله لا اله الا هو. له الحكم و اليه ترجعون. حکم او راست و رجوع شما به وی. چنانچه رجوع یخ و تگرگ و نمک و کف سوی آب و حیات تو نیز از آن اوست. الله لا اله الا هو الحی. و دانایی تو هم از آن اوست و هو علیم الخبیر و خواست تو خواست اوست. و ما تشاؤون الا ان یشاء الله وقوت تو قوت اوست و هو القویّ العزیز و قدرت تو قدرت اوست. تبارک الّذی بیده الملک و هو علی کلّ شیءٍ قَدیر و شنوایی و بینایی تو، شنوایی و بینایی اوست و هو السّمیع البصیر و این گویایی تو نه گویایی توست. أنطقنا الله الذی انطق کلّ شیء. غرض که عبد را نه ذاتست و نه صفات و نه افعال و نه نمود و نه بود. از این پس اگر عبدالفتاح دعوی هستی و بود خود کند، دعوی دار خداست و مشرک حقیقی.» ()

سید عبدالفتاح در شرح خود از مفاهیم فلسفی نیز بهره گرفته و این مفاهیم فلسفی گاه دریافت سخنش را دشوار می کند و آن را پیچیده تر از شعر مولانا می سازد.

وین نفس جانهای ما را همچنان اندک اندک دزد و از حبس جهان

«یعنی هر جزو به سوی کل خود راجعت و رباینده آن جزو را سوی اصل وی، کلّ وی است یا کل دیگر است یا جزو کل دیگر یا جزو دیگر که از کل وی است. چنانچه آتش که در این عالم جزو است از کلّ خود که اثر است و این جزو آتش را رباینده آفتاب است که از سفلی سوی علوی می برد که جوهر علوی است و تجربه این وقتی معلوم کنی که انگشت سوزان را در آفتاب گذاری، فی الحال سرد شود. همچنین آب این عالم را که جزو است از کل خود، این را کل دیگر از این عالم می رباید که آن رباینده هواست. همچنین این جان ما که جزوی است از جان جان، این جزو جان جزو دیگر می رباید و می برد تا به کل وی می رساند و آن جزو رباینده دم است که عمر ما قایم بر دم ما و قایم بر دم از آن می گویند که نمی دانند برنده را و اگر نه چون نظر کنی، رباینده آب جان هم جان ماست. چون آب جان خشک شد، دم انقطاع پذیرد.» ص ۱۳۱

شرح سید عبدالفتاح با وجود همه ویژگیهای خوبی که دارد، خالی از نقص نیست. جمله بندیهای غلط و دشوارفهم گاه در کلامش دیده می شود. اما این گونه جملات که تعداد آنها نیز اندک است، چیزی از ارزشهای آن کم نمی کند.

ویژگیهای سبکی مفتاح المعانی

۱- به کار بردن واژه «همون» به جای «همان»

وجودی ندارد کسی جز خدا همون بوده باشد همیشه به جا (ص ۳)

یعنی که در عالم ارواح بی صورت خورده بودی، الحال به همون میل و اشتها این صورت نان را می خوری.

۲- تطبیق صفت با موصوف: اسماء متعدده و شیون متکثره، تجربیان انهاران و بسوطات ابجران ص ۸۵، کبار

زیرکان ص ۹۳

۳- حذف حرف تفضیل «تر»: از آدم علیه السلام بزرگ و دانا نیستی. (بزرگ تر و داناتر) ص ۲۹۷

بار سفر آگاهی اگرچه از بار سرگین غفلت کشیدن خوب است، اما هرچند که باشد، از سبکساری باربرداری بد

کاریست. (خوب تر و بدتر) ص ۳۰۰

۴- کاربرد فعل «گرفتن» در معنای «آغاز به کاری کردن»: چون آدم دید که حوا نمی خورد و خود خورده

بود، الحاح کرد و تأکید کردن گرفت. ص ۱۳۶

از دوستان حق شما دانا و بینا شده اید و اخبارات ظاهری و باطنی از ایشان به شما رسیده و شما از وی باغی

گشته، با وی اباحت کردن گرفتید. ص ۲۹۴

۵- کاربرد ضمیر «وی» برای غیر جاندار: مگر از خود چیزی داشته باشند، وی را ایثار می کنند و در کار و

خدمت معبود خود تلاشها دارند. ص ۱۰۴

پرسید که این چیست؟ گفت زهرست ... اگر تو را دشمنی باشد که به ظاهر او را کشتن نتوانی، اگر یک قطره از

وی به وی برسد، فی الحال از بود نابود گردد.

۶- کاربرد «مر»: تنبیه است مر سالک را که اگر خواهی به حق رسیدن، از شمس رو متاب. ص ۳۷

همچنین زرگر ظرف است مر عیش کنیزک را. ص ۴۴

۷- فاصله افتادن بین «نه» و فعل، در فعلهای منفی: خدائلی نه خودطلبی را گویند. ص ۴۵

آری، نه ذات داریم، اما داریم از عنایت او و نه صفات داریم، اما داریم از داد او و نه افعال داریم، اما داریم از

عطای او، همچنین نه اختیار داریم، اما داریم از اختیار او و پس منکر اختیار منکر عنایت اوست. ص ۱۰۳

۸- به کار بردن واژه های عربی نظیر «فی الفور، بعده، بذاته، فی الحال، علی الاتصال، بلا انفصال، بعینه و ...

» به وفور.

۹- نوشتن افعالی نظیر «می خورد، می شد، می رفت، بر می خاست، می گشتند، می بودند و ...» به صورت

قدیم «خوردی، شدی، رفتی، برخاستی، گشتندی، بودندی و ...»

۱۰- به کار بردن فعل ماضی در معنای مستقبل محقق الوقوع: اگر اشارت دوستان حق را می فهمی و یا

اشارت دل را می یابی و یا اشارات حق را از خلق جدا کردن می دانی و از همین دانستن و فهمیدن اکتفا کنی و به سوی

ذات حق اقبال نکنی و ... دان که از عالم انسانیت دور ماندی و محروم شدی و از عالم حیوانیت بیرون نراندی و آیه «بل

هم أضل^۱» بر خویش با بیان نخواندی و از ذوق انسانیت بعید ماندی. ص ۱۳۹

۱۱- به کار برده فعل «دانستن» در معنای «شناختن»: من وی را می دانم و دیده، می گویم. ص ۴۴

مبادا تو نیز متابعت ایشان کنی و خر نفس را سوی ایشان رانی و مرشدان حقیقی را ندانی. ص ۳۷۲